

پرش و پانخ

# باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

صد و پنجاه و چهارم

# فهرست

جزوه صد و پنجاه و چهارم - پرسش و پاسخ باگزیده ثانی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

عنوان	صفحه
نماز طریقتی چه تفاوتی با نماز شریعتی دارد؟	۷
بدعت چیست؟	۹
آیا رفاه داشتن بزرگان سلسله صحیح است؟	۱۰
تقدّم و تأخّر وظایف را چگونه تشخیص دهیم؟	۱۲
آیا اجازه داریم بچه‌ها را به مجلس فقری بیاوریم؟	۱۷
حسادت با فعالیت و رقابت چه تفاوتی دارد؟	۲۱
در مورد سؤال خانمی که می‌گوید با توجه به اینکه کارمند هستم و شوهرم مخالف با عشریه دادن است، تکلیف پرداخت وجوه شرعی من چیست؟	۲۴
آیا سالک می‌تواند درک کند که در چه مرحله‌ای از سلوک قرار دارد؟	۲۶
اجازه‌ی شوهر برای واجبات مثل حج، برای زن لازم است؟	۲۸

- آیا خرج‌های زندگی را می‌توانیم جزء حقوق شرعی و  
عشریه بیاوریم؟ ..... ۳۰
- چرا دین در ذهن مردم منحصر به ظواهر آن شده است؟ آیا  
می‌توانیم بدون در نظر گرفتن شریعت، فقط به طریقت و  
معنا پردازیم؟ ..... ۳۵
- چرا بعد از بیعت بعضی مرتد می‌شوند؟ تجدید بیعت تا چه  
اندازه ضرورت دارد؟ ..... ۳۹
- خداوند چگونه رزق ظاهری و رزق معنوی را مرحمت  
می‌فرماید؟ چطور می‌توانیم جمع بین توکل، جهاد و فعالیت  
و رضا را داشته باشیم؟ ..... ۴۲
- لطفاً در مورد بیماری و درمان، معالجه‌ی به ضد و  
معالجه‌ی به مثل توضیحاتی بفرمایید. .... ۴۵
- فهرست جزوات قبل ..... ۵۱

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، پرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

## نماز طریقتی چه تفاوتی با نماز شریعتی دارد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

سؤال طریقتی داستان زید در نماز است. در نماز، پشت سر پیغمبر بود نماز می خواند، حالتی به او دست داد، دور خود چرخید و افتاد و بیهوش شد. مدتی حالت بیهوشی اش طول کشید که حتی نماز تمام شد. بعداً از پیغمبر پرسیدند که نماز او قضا شد، حضرت فرمودند: همان نماز او بود. این سؤال و جواب، یک سؤال و جواب طریقتی بود. یکی از خصوصیات سؤال طریقتی این است که سؤال ندارد، سؤال به دل است.

ما بعد از حمد، یک سوره می خوانیم و اهل سنت می گویند یک آیه هم کافی است؛ مثلاً مُذْهَمَّتَانِ<sup>۲</sup>، دو برگ سبز؛ همین کافی است. حالا این بحث فقهی است که چرا اینطور نماز بخوانیم یا چرا آنطور؟ کار نداریم ولی به اصطلاح در سایر جهات، نماز ما شکل هم است. نماز شریعتی ما مثل هم است.

نماز طریقتی ما هرگز مثل زید که مثال زدیم نمی شود. اصلاً بعضی نماز طریقتی ندارند. این نوع نماز اصلاً به بعضی ها نمی چسبد. آنهایی که اهل طریقت نیستند و نمی فهمند، نماز طریقتی هم ندارند. اما نماز شریعتی برای همه هست و بر همه هم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۵ ه. ش.

۲. سوره الرّحمن، آیه ۶۴.

واجب است و همه باید ان شاء الله بخوانند. در اینکه نماز واجب است و همه باید بخوانند ولو حواس جمع نباشد، یک جهت اجتماعی هم در نظر گرفته‌اند.

## بدعت چیست؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

فرموده‌اند که مؤمن دینش را از بدعت حفظ کند؛ در مورد بدعت حرف‌های زیادی گفته شده است. بدعت لغتی است که مورد سوءاستفاده زیادی قرار گرفته و گاهی به منزله‌ی چماقی بوده که عده‌ای بر سر مخالفان کوبیده‌اند ولی بحثش خیلی دقیق است. بدعت یعنی چیزی را که پیغمبر نگفته و تأیید نکرده ما تأیید کنیم.

بدعت دامنه‌اش آنقدر وسیع است که مثلاً وهابی‌ها آن اوایل، کشیدن سیگار را حرام می‌دانستند چون در زمان پیغمبر نبوده است. این صحیح نیست زیرا اگر این دامنه را توسعه بدهیم، هواپیما هم در آن زمان نبوده، اتومبیل هم نبوده است. لذا بعضی جاها می‌بینیم شتر می‌برند و با شتر رفت و آمد می‌کنند، شاید خیال می‌کنند این جزء سنت است. بنابراین کسی که از هواپیما استفاده می‌کند در دین بدعت نکرده است چون این عمل ربطی به دین ندارد. بدعت یعنی اینکه در مورد مسائلی که مربوط به دین است یعنی مربوط به رابطه‌ی انسان با خدا و عباداتش می‌شود، در این روابط امر جدیدی از خودش داخل کند.

۱. برگرفته از شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام، تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۳/۳ ه. ش.



## آیا رفاه داشتن بزرگان سلسله صحیح است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اینکه نوشته‌اید تعداد زیادی از بزرگان سلسله در مکان‌های مرفه شهر زندگی می‌کنند. رفاه به هیچ وجه خلاف شرع نیست. خلاف شرع آن است که رفاه از راه نادرست فراهم شده باشد و بنابراین این تبلیغاتی که می‌شود که فقط برای رفاه، امتیاز فلسفی در نظر می‌گیرند، غلط است. شما فرض بفرمایید دو کارگر که کار می‌کنند و در آخر روز حقوق می‌گیرند یکی از این کارگران تمام حقوق خود را صبح و ظهر و شب غذای خیلی مفصل بخورد و هر شب به سینما برود ولی دیگری به نان و پنیر اکتفا کند و مقداری برای فرزندان و یا خانواده‌اش در ده خود بفرستد و مقداری هم ذخیره کند. بعد از مدتی که گذشت، این ذخایر طوری می‌شود که زندگی او مرفه می‌شود. آیا باید این رفاه را محکوم کرد؟ باید دید رفاه از کجا فراهم شده و منشاء رفاه را باید مورد بررسی قرار داد.

بنابراین به هیچ وجه مانعی ندارد که کسی در محل مرفه زندگی کند. این اشتباه متأسفانه حاصل تبلیغاتی است که در قلمرو سیاسی گفته شده و بسیاری از سیاستمداران فقط برای عوام فریبی و جلب آرای مردم به آن دست زدند ولی وقتی خود به رفاه رسیدند

---

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۸/۱۰/۳ ه. ش.

همه‌ی آن حرف‌ها را فراموش کردند. بنابراین شما هم صرف رفاه را محکوم نکنید. امروز در دنیا یک رکن تولید و رکن اساسی اقتصاد سرمایه است. محکوم کردن صرف سرمایه بدون توجه به منشاء آن، برای اقتصاد یک جامعه مضر است.

تقدم و تأخر وظایف را چگونه تشخیص دهیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مسأله‌ای که خیلی ما به آن برمی‌خوریم تشخیص تقدّم و تأخّر وظایف است که وقتی چند تا وظیفه داریم و همه‌اش خوب است، کدام اوّل و کدام بعد باشد؟ آنهایی که خودِ شرع معین کرده که به جای خود، مثلاً انجام واجبات مقدّم بر مستحبات است و یا دوری از محرّمات مقدّم بر دوری از مکروهات است؛ این به جای خود ولی موارد دیگر را چگونه باید تشخیص داد؟ این تشخیص بستگی به مورد و بستگی به آن عقل عرفانی ما دارد. راجع به عقل هم خیلی صحبت شده، یک جا می‌گوید:

آزمودم عقل دور اندیش را

بعد از این دیوانه سازم خویش را

از این قبیل خیلی هست. از طرفی خیلی از بزرگان گفته‌اند مزیت انسان بر حیوان عقل است که خدا به او داده. در اصول کافی یک فصل مفصّلی راجع به عقل هست. خداوند عقل را آفرید بعد گفت: بیا جلو، آمد جلو، گفت: برو عقب، رفت عقب. می‌خواست راه رفتنش را ببیند. بعد گفت خیلی خوب است. تأییدش کرد. آن همان عقلی است که خداوند این قدر تأییدش کرده، قُلْتُ لَهُ مَا ۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۲۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

الْعُقْلُ؟ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ<sup>۱</sup>، عقل کمک می‌کند و می‌گوید که خدا را بپرستید و بهشت را کسب کنید.

اما در وظایف معمولی، از داستان‌ها باید خیلی عبرت بگیریم (نه فقط به عنوان داستان)، تذکرة الاولیاء پر از این مطالب است. او ایس قرنی از بزرگانی است که همه‌ی ما آرزو داریم خاک پایش را به چشم بکشیم. او چه کسی بود؟ یک شترچران بود، شترهای مردم را می‌برد بچراند و برگرداند. شترچرانی بود که خلیفه‌ی الهی پیغمبر یعنی علی عَلِيًّا با خلیفه‌ی حکومتی یعنی عُمَرُ به دیدنش آمدند و عُمَرُ از او خواست که مرا دعا کن. در حالی که او پیغمبر را با این چشم ندیده بود. گفتند آخر تو چرا نمی‌خواهی پیغمبر را ببینی؟ گفت: من نمی‌رسم، باید شتر مردم را بچرانم، شب هم باید برگردم از مادرم نگهداری کنم، مادر پیری داشت.

یک مرتبه علاقه‌اش شدید شد که برود خدمت پیغمبر برسد. مادرش گفت: آخرین مدّت کوتاهی که می‌روی من تنها می‌شوم، پس زود برو و برگرد. همین که پیغمبر را دیدی و به پیغمبر رسیدی سلام عرض کن، احوالپرسی کن و برگرد، من را تنها نگذار. او ایس پذیرفت. به این طریق آمد و به در خانه‌ی پیغمبر رسید، در زد. گفتند پیغمبر خانه نیست. پرسید کجاست؟ کی

۱. بحار الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۱۶.

برمی‌گردد؟ چه زمانی می‌شود ایشان را دید؟ گفتند: پیغمبر به مسافرتی رفته و تا شب برنخواهد گشت. او ایس قرنی برای دیدار محمد ﷺ آمده بود، اولین دیدار که بعد هم آخرین شد. گفتند که پیغمبر نیست. نایستاد، به مادرش قول داده بود. از پشت در به پیغمبر سلامی کرد و به خانه‌اش برگشت. این سلام از نوع آن نفخه‌ای بود که خداوند در آدم آفرید: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۱</sup>، از روح خودش آفرید. این سلام از آن نوع بود؛ به چه دلیل؟ به دلیل اینکه اولاً از او ایس آمد، کسی که بعد خودش به درجات عالی رسید. ثانیاً شب که پیغمبر آمد، بوی این نفخه را شنید. این بویی است که پیغمبر می‌شنود ولی چون به آن منبع اصلی وصل بود که به پیغمبر رسیده بود، گفت که من بوی خداوند را می‌شنوم. در اینجا یک شوق و اشتیاق جایز و حلال بود که در حدّ خودش مثل واجب فردی می‌شود و آن علاقه‌ی او ایس به دیدار پیغمبر بود. این خوب بود بایستد تا پیغمبر بیاید و سلام کند. اما یک واجب دیگر وظیفه‌ی نگهداری مادر بود. با خودش گفت اگر بمانم مادرم شب بدون من نگران می‌شود و هم اینکه قول داده بود فقط سلام کند و برگردد.

فرض کنید ما اگر باشیم چه می‌کنیم؟ ما همان روزی که

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

اویس این کار را کرد، اگر می‌آمدیم چه کار می‌کردیم؟ می‌ایستادیم و می‌گفتیم آقا تا غروب که راهی نیست فعلاً تا غروب هستیم بعد برمی‌گردیم ولی اویس برگشت. آن وظیفه را بر این وظیفه مقدم داشت.

در یک مثالی می‌شود گفت نماز اول وقت بسیار خوب است، البته وظیفه‌ی ما به صورت واجب نیست ولی مستحبی است که واجب جلوه می‌کند. نماز اول وقت، مانع و مزاحم نباید داشته باشد. افطار اول وقت هم بهتر است، حتی آن اوایل قبل از اینکه احکام روزه اینطوری منظم شود اگر کسی اول وقت روزه اش را نمی‌خورد و افطار نمی‌کرد، دیگر حق نداشت چیزی بخورد و شب هم آزاد نبود. این است که از آن دوران یادگار مانده که با دهان روزه، نماز نخوانید. البته در ماه رمضان ظهر نمی‌شود نهار خورد، انسان حتماً روزه است ولی مغرب اینطور نبود یعنی دهان گرسنه با نماز ظاهراً قابل جمع نیست. اگر کسی بخواهد هر دو را انجام بدهد خیلی سخت نیست، یک لیوان آب می‌خورد نمازش را می‌خواند. می‌شود گفت افطار را در اینجا گذاشته‌اند به اختیار خود ما که آیا نماز اول وقت را مقدم بدانیم یا افطار را؟ از این قبیل مسائل خیلی هست. این را باید عقل حل کند. کدام عقل؟ همان عقلی که خدا تأییدش کرده یعنی همان عقلی که علی داشت، نه آن عقلی

که معاویه داشت. مولوی که می‌گوید «آزمودم عقل دوراندیش را» یعنی آن عقل معاویه‌ای را، از آن عقل ما دیوانه‌ایم ولی نه از این عقل علوی که می‌گوید مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ.

من سال‌های زیادی از قدیم به بررسی تقدّم و تأخّر وظایف فکر کرده‌ام. تقدّم و تأخّر یک وقت معنوی است یعنی در معنی اهمّیت بیشتری دارد؛ یک وقت نه، معنوی نیست. یا زمانی است یا مکانی است. مثلاً می‌گوییم رعایت آداب شریعت تقدّم زمانی بر طریقت دارد یعنی تا آداب شریعت را رعایت نکنیم آداب طریقت فایده ندارد. آداب طریقت تقدّم معنوی دارد یعنی آن شریعت برای این است که به طریقت برسیم و نه اینکه به طریقت که رسیدیم دیگر شریعت به درد نمی‌خورد، نه! شریعت همیشه همراه ما است. منتها با طریقت تقدّم و تأخّر هم هست، در بعضی مکان‌ها این مقدّم است در بعضی مکان‌ها آن مقدّم است و همچنین در موقعیت‌های اجتماعی که مثال‌های زیادی می‌شود زد.

## آیا اجازه داریم بچه‌ها را به مجلس قمری بیاوریم؟ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

مسأله‌ای که یک بار، خیلی پیش‌تر از این، گفته بودم را تکرار می‌کنم که بچه‌های کوچکی را که مراقبت می‌خواهند به مجلس نیاورید یعنی بچه‌های سه، چهار ساله تا هفت ساله. اما بچه‌های بزرگتر، ده، دوازده ساله که می‌آیند و اینجا می‌نشینند، خوب است. آنهایی که می‌توانند بنشینند و حوصله دارند به حرف‌ها گوش بدهند، آمدنشان خوب است. این حرف‌ها به گوش آنها می‌خورد. در سنین پایین مطالب جدید، به خصوص اگر منطبق با فطرت انسان باشد، بهتر درک می‌شود و می‌ماند. همین اذان و اقامه که به گوش راست و چپ نوزاد خوانده می‌شود، مطابق فطرت است. فطرت انسان با همه‌ی مطالبی که در اذان و اقامه گفته می‌شود منطبق است؛ شهادت می‌دهم به اینکه غیر از الله، غیر از خدایی که مرا آفریده، خدایی نیست یعنی هیچ نیرویی در جهان جز خداوند نیست که در جایی از جهان مؤثر باشد و یا شهادت می‌دهم که این نیرو که مرا آفریده، رهایم نکرده، چیزهایی به من آموخته که به اختیار خودم کارهایی را انجام می‌دهم، پیغمبر و امام هم فرستاده است. بنابراین، اینکه در



کودکی، بچه علاقه‌مند به مسائل معنوی باشد بسیار خوب است و چیز عجیب و غریبی هم نیست. اگر یک بچه به این مجالس می‌آید و حرف‌هایی را نمی‌فهمد و بعد از شما می‌پرسد، بگویید: صبر کن، بزرگتر که شدی خودِ تو خواهی فهمید. برای او مثال بزنید که مگر تو یاد نداری که شیر می‌خوردی و نمی‌دانستی نان و گوشت چیست؟ حالا که کمی بزرگتر شده‌ای می‌فهمی. اینجا هم اول مسائل ساده را می‌فهمی، کم‌کم بزرگتر می‌شوی و همه‌ی مسائل را خواهی فهمید. به او نگویند که تو را چه به این حرف‌ها؟ اینها که می‌گویم برای تربیت بچه است.

درباره‌ی این نحوه‌ی رفتار داستان‌هایی داریم، مثلاً همان داستان کمیل که از علی علیه السلام پرسید: حقیقت چیست؟ علی علیه السلام گفت: تو را چه به حقیقت؟ نه اینکه واقعاً هدف ایشان این بود، می‌خواست ما که می‌خوانیم بفهمیم که مطالبی که درباره‌ی حقیقت گفته‌اند فهمش برای کمیل مشکل بود، چه رسد به ما. سؤالاتی هم که بچه‌ها می‌پرسند تا می‌توانید جواب قابل درک به آنها بدهید. اگر بچه پرسید: چرا مرا به مجلس نمی‌بری؟ بگویید: اگر مجلس یک ربع، نیم ساعت طول بکشد برای تو خوب است. اما اگر بیشتر طول بکشد تو خسته می‌شوی و آن خستگی بد است. به علاوه، آمدن تو که کوچکی و محتاج نگره‌داری هستی، اینجا در

این جمعیت، اسباب زحمت دیگران می‌شود. باید بدانی در جامعه‌ای که عضوی از آن هستی نباید برای دیگران مزاحمت ایجاد کنی.

اما اینکه می‌بینید من به بچه‌ها آبنبات می‌دهم به بزرگ‌ها نمی‌دهم (یک مرتبه خانم مرحوم معیری که خانم پیری بود، هفتاد سالش بود، خدا رحمتش کند، قوم و خویش ما بود، دختر عموی آقای سلطان‌علیشاه بود، آمد و گفت: من هفتاد سال دیر آمده‌ام حالا آبنبات من را بدهید ولی او استثنا بود) این نه فقط آبنبات دادن است، آبنبات که در همه‌ی مغازه‌ها فراوان هست، من می‌خواهم که کودک حدّ خود را بشناسد و بداند که در این حد است که آبنبات به او می‌دهم و اینکه آبنبات را به بزرگ‌ترها نمی‌دهم چون کودک که اینجا می‌آید در نظر او این است که از هر کاری، اینجا می‌شود نتیجه‌ای بگیرد و بفهمد که حدّ او چقدر است ولی این دلیل حقیر بودن او نیست، آبنبات به او می‌دهم و به شما نمی‌دهم، هر کسی در حدّ خود است. یک غذا تابستانی است و یک غذا زمستانی، هر دو غذا است. تابستان عمر بشر یعنی جوانی و این جوان یک وقتی مُسن می‌شود.

این هم توصیه کرده‌ام که تربیت فرزندان را از همه جهت رعایت کنید. آبنبات و نبات چیز مهمی نیست ولی همانطور که یک

بار دیگر هم گفته شده، این امر موجب تداعی معانی می‌شود که این جلسه در فکر کودک با آبنبات توأم می‌شود و من از اینکه این بچه‌ها به دو می‌آیند آبنبات بگیرند، خوشحال می‌شوم؛ از این نظر که معلوم می‌شود علاقه مند به این مجلس شده‌اند. همین که علاقه مند شده باشند ولو گوش ندهند کم کم حرف‌ها در گوش آنها بدون اینکه خودشان بخواهند می‌رود.

این طریق تربیت عمومی است. حالا عموم هم درجاتی دارد، یکی همین مجالس است، یا مجالس خانوادگی، یا در مدرسه. هر یک از ما به اقتضای محیط باید مراقب بچه‌ها باشیم.

## سادت با فعالیت و رقابت چه تفاوتی دارد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

عدالت خواهی را خداوند در فطرت بشر گذاشته، اما متأسفانه عدّه‌ای ظلم می‌کنند و می‌گویند این ظلم نیست، عدل است. ما باید سروری کنیم و عدالت این است، برای این، این کارها را می‌کنیم.

عدالت خواهی در فطرت بشر است منتها هر کس ظلم را در دیگری دیده و عیب خود را نمی‌بیند. با توجه به این حسّ فطری عدالت خواهی نگاه می‌کند می‌بیند که جای خودش پایین است، نباید اینجا باشد، باید بالاتر باشد، از کجا می‌فهمد؟ ملاکی که به او داده‌اند می‌بیند فلان کس و فلان کس از او خیلی بالاتر هستند و خیلی چیزهای بهتری دارند که او ندارد، می‌گوید من هم باید داشته باشم. اگر آن شیطانی که در صف فرشتگان است در همین جا به فکر او می‌آمد که تو هم زحمت بکش که همان چیزها را به دست آوری، یا الله، برو به سمت تکامل؛ در این صورت اشکالی نداشت. همان فرشته می‌ماند و بعد خداوند هم احیاناً توفیق به او می‌داد که به مقامات بالاتر برسد.

شیطان هم ناراحت شد و گفت چرا این مقام خلافت خود را

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۹/۴/۱۳۸۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

در زمین به این مجسمه‌ی گلی دادی، به من ندادی؟ من که از او بالاتر هستم، أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ<sup>۱</sup>؛ مرا از آتش آفریدی او را از خاک، پس من از او بالاتر هستم. اگر به جای این حرف توجه می‌کرد که چرا این موجود بر او برتری دارد، می‌فهمید که آن به دلیل نفخه‌ی الهی است. به واسطه‌ی وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۲</sup>؛ در واقع خداوند خلافت و نمایندگی خود را به کسی نداد، اصلاً خود خدا بود که جزئی از خود را در بشر آفرید که در ارض خلافت کند. بله، اگر در همین جا می‌ایستاد و فکر می‌کرد که من جایگاهم اینجا نیست و باید خیلی بالاتر باشم، چه در مقام ظاهری و چه در مقام معنوی و هر چیز دیگر و خیال می‌کرد خیلی عقب افتاده و فکر می‌کرد که چرا عقب افتاده؟ و بعد تلاش می‌کرد که آنها را مرتفع کند، دیگر شیطان نبود و در صف فرشتگان مانده بود. پیغمبران شیطانی را که در صف ملائکه بود، گذاشت از صف خارج شود و در همان صف نگه داشت، در این باره پیغمبر فرمود: شیطان من تسلیم دست من شد یعنی در همان صف ماند. اما اگر فکر می‌کرد می‌دید آن کسی که مورد حسادت است، زحمت و ناراحتی‌ها کشیده تا موهبت الهی برای او آمده و قدر دانسته، آن وقت می‌فهمید که خداوند به هر کس، هر اندازه که خواست

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲ و سوره ص، آیه ۷۶.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹، سوره ص، آیه ۷۲.

محبّت می‌کند و به او می‌دهد و همه چیز در اختیار خداوند است. اگر این فکرها را می‌کرد دیگر قدم در راه بد نمی‌گذاشت و به این می‌پرداخت که ببیند خودش چه می‌تواند بکند؟ یا فکر می‌کند، بعد به خود می‌گوید نه، من مرد این راه نیستم، او خیلی بالاتر از من است و جای من همین جاست، یا تلاش و فعالیت معنوی یا مادی بیشتری انجام می‌دهد تا جلو برود. در این قسمت، اسم آن حسادت نیست. تا اینجا حسادت با فعالیت و رقابت مشترک است، از اینجا جدا می‌شود. اما حسود می‌بیند نمی‌تواند خود را بالا بکشد، می‌خواهد آن کسی که مورد حسادت اوست را پایین بکشد. باید این فکر را بکند که در این جهاتی که حسادت در او هست چرا این طور شده؟ هر کدام را می‌تواند جبران کند و خودش فعالیت کند و یا همان جا بایستد و به امر خدا راضی شود. خود این هم یک موهبتی است که به امر خدا راضی شود.

در مورد سؤال خانمی که می‌گوید با توجه به اینکه کارمند هستم و شوهرم مخالف با عشریه دادن است، تکلیف پرداخت وجوه شرعی من چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اولاً خرج منزل به عهده‌ی شوهر است، بنابراین زن اگر مالش را در منزل خرج نکند، باز خرج خود او را شوهر باید بدهد. اما آیا پول را جدا نگه می‌دارد یا در خرج خانه می‌گذارد؟ اگر جدا می‌کند آنچه مال خود اوست، چون زن در خانواده هیچ خرجی ندارد، از آن مال باید وجوه شرعی بدهد. اما گفته، شوهرم مخالف است. او با چه مخالف است؟ یکی ممکن است با عشریه مخالف باشد و بگوید عشریه بدعت است باید خمس و زکات بدهید، عشریه غلط است. بگوید: اگر اینطور است و تو به خمس و زکات باور داری و آنها را قبول داری، خود تو خمس و زکات من را حساب کن و بگو که من بدهم. هر چه گفت قبول کنید. اما بعضی‌ها هستند که اصلاً با دادن وجوه شرعی مخالف هستند. می‌گویند: نه همین مالیات که می‌دهیم کافی است. به حرف او گوش نکنید و خود شما وجوه شرعیتان را بدهید. اگر با اصل حکم وجوهات شرعیه مخالف است، قبول نکنید ولی اگر با عشریه مخالف است و می‌گوید: باید خمس و زکات داد، گوش کنید. به

شرط اینکه خود او حساب کند و بگوید چه اندازه باید بدهید. چون دین شما برداشته نمی‌شود. این گونه مسائل را بیشتر گفتیم که حتماً از یکی از آقایان، تقلید کنید و رساله‌ی یکی را بگیرید تا دیگر محتاج نباشید سؤال کنید.



## آیا سالک می‌تواند درک کند که در چه مرحله‌ای از سلوک قرار دارد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

بسیاری اوقات، سالک نمی‌داند در چه مرحله‌ای است. به عنوان مثال، شما اگر بخواهید از تهران به مشهد مسافرت کنید، یک مرحله بین شاهرود و سبزوار چهل فرسخ کویر است یعنی به هر طرفی که نگاه کنید ریگ است و بیابان. اگر شما در اتومبیلی نشسته باشید که حرکت آن را احساس نکنید و چشم را ببندید و پس از ده دقیقه نگاه کنید، تصوّر می‌کنید سر جای اوّل خود هستید. اگر باز هم این کار را تکرار کنید، فکر می‌کنید حرکت نکرده‌اید. حال آنکه ناگهان متوجّه می‌شوید که به آبادی رسیده‌اید. آن وقت می‌فهمید که حرکت کرده‌اید. گاهی این گردش در بیابان طول می‌کشد و این شخص نمی‌فهمد، گاهی هم متوجّه می‌شود ولی به هر جهت، اینکه در چه مرحله‌ای است مؤثر نیست. آنچه مؤثر و مفید است این است که سالک وظایف خودش را انجام بدهد. اگر وظایف خود را انجام داد، در هر مرحله‌ای خداوند او را قرار داده باشد و هر حالی که به او اعطا فرماید، مصلحت اوست و باید در همان مقام بماند. حتّی این بحث بین آنهایی که عرفان نظری را بررسی می‌کنند هست که آیا «ولی» خدا باید بداند

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۷/۷/۱۶ ه. ش.

«ولئ» خدا هست یا نه؟ این بحث مفصلاً در کتاب *طرائق الحقائق* جلد اول ذکر شده است که بسیاری معتقدند (و به نظر می‌رسد خود مؤلف کتاب هم بر این اعتقاد باشد) که اگر «ولئ» بدانند در چه حال و در چه مقامی قرار دارد ممکن است برای او حالت کبر و غرور دست بدهد. همین استدلال را در مورد همه‌ی سُلاک می‌توان کرد. اگر سُلاک بدانند یقیناً در مقام توکل هستند، اگر چه خودشان آن را احساس می‌کنند ولی اگر این را همیشگی بدانند ممکن است خدای نکرده غروری به آنها دست بدهد. بنابراین درک اینکه چه مراحل هست و سالک در چه مرحله‌ای است، به حال رهرو چندان مؤثر نیست. وی باید وظایف خود را بدون توجّه به این موضوع انجام بدهد. اما در صورتی که چنین مسائلی از لحاظ نظری مورد مطالعه باشد، باید به کتب عرفا مراجعه کنید که مفصلاً ذکر شده است.

## اجازه می‌شوهر برای واجبات مثل حج، برای زن لازم است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در دنیای امروز می‌دانید چقدر گرفتاری‌ها و خطرات، به خصوص جلوی پای زنان هست ولی زن در مسائل مذهبی محتاج به اجازه‌ی شوهر نیست. اگر زن می‌خواهد به مکه به حج واجب برود، محتاج به اجازه‌ی شوهر نیست. البته از لحاظ انس و الفت بهتر است به شوهرش بگوید که می‌خواهد برود، کما اینکه وقتی به منزل مادرش هم می‌خواهد برود، می‌گوید من می‌خواهم به منزل مادرم بروم. ممکن است شوهرش بگوید: نه، امروز نرو، بگذار برای فردا که کار من کمتر باشد. اینها مسائل ساده‌ای است ولی واجبات را بدون اجازه‌ی شوهر می‌تواند انجام دهد؛ مثل: نماز، روزه، سفر حج؛ اما زیارت نه! این امر از این لحاظ است که طرفین، زن و مرد، در روابط خودشان و در تنظیم و اداره‌ی خانواده که به عهده‌ی مرد است یک حقی نسبت به هم دارند. شما چطور وقتی در اداره می‌خواهید مرخصی بگیرید می‌روید پیش رئیس اداره، تعظیم هم می‌کنید، آن هم رئیس اداره‌ای که معلوم نیست نسبت به شما چندان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۲۸/۸/۱۳۷۶ ه. ش.

علاقه‌ای داشته باشد، درخواست مرخصی را روی میز می‌گذارید و می‌گویید تقاضا می‌کنم آن را امضاء کنید. فرض کنید شوهرتان هم رئیس اداره است؛ از شأن شما مسلماً کم نمی‌شود ولی در واجبات نه! محتاج اجازه نیست.

## آیا خرج‌های زندگی را می‌توانیم جزء حقوق شرعی و عشریه بیاوریم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مصارف عشریه هم فقط برای مستمندان نیست؛ چه بسا مستمندانی که از روی تنبلی مستمند شده‌اند. اینها چون اینطوری هستند نباید به آنها کمک کنید؛ بلکه خودشان باید راه بیفتند. هیچ کس بیکار نباید باشد. به علاوه استضعاف که می‌گویند، مستضعف فرهنگی، فکری مهمتر از مستضعف مالی است. برای اینکه از لحاظ مالی چه یک لقمه نان و پنیر بخورید چه کباب، هر دو برای رفع گرسنگی است ولی از لحاظ فهم و دانش آن کسی که یا دانش امروزی دارد و یا از جهت عرفانی در مقام بالایی است خیلی بیشتر به حال جامعه و به حال مردم مفید است تا یک نفر خیلی پایین‌تر. منظور اینکه کمک به کارهای فرهنگی جزء این امور است. البته مطلبی هم گفته‌اند و آن این است که به مؤنه‌ی شخصی یعنی زندگی معمولی انسان نباید لطمه بخورد، زندگی معمولی‌تان را باید انجام بدهید، اما چه شکل زندگی مورد نظر است؟

چون از آن طرف یکی از هدف‌های برقراری این وجوهات و دیون، اقتصاد مملکت می‌باشد، این است که همه را به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی در بیدخت، تاریخ ۲۴/۶/۱۳۸۴ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

صرفه جویی توصیه کرده اند که خداوند فرموده: اسراف کنندگان را دوست ندارد، إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُسْرِفِينَ<sup>۱</sup>، یا گناه را مثل اسراف گرفته: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ<sup>۲</sup>، ای کسانی که در نفس خودتان اسراف کردید، زیاده روی کردید. این است که گفته اند مثلاً عشریه از هر جهت خوب است برای اینکه بتوانید خودتان را بسازید. خودتان را منطبق کنید به آن مقداری که دارید. مثلاً خیلی ها می گویند که امروزه رسم است و همه جا می بینیم که بعد از ناهار باید یک میوه می فصلی در سفره داشته باشیم؛ نداریم، نمی توانیم تهیه کنیم. وقتی ندارید این چیز واجب نیست. واجبات مقدم است؛ حتی بر وجوهات شرعی. بنابراین اگر پرداخت وجوهات شرعی به زندگی لطمه می زند، آن قدری که لطمه می زند نباید پرداخت. این است که من به این اشخاص می گویم که باید صرفه جویی کنید؛ صرفه جویی به این معنی که اولی که می خواهید حقوق الهی، عشریه ای، چیزی بدهید، آن را در پاکتی لب طاقچه بگذارید. بعد در زندگی تان اگر کسر آوردید از آن بردارید. نه اینکه همینطور ولخرجی کنید، بعد کسر بیاورید، از آن بردارید. فکر کنید که فقط با این باقیمانده باید بسازید. بعد مع ذلک اگر کسر آوردید از آن بردارید. آن آخر اگر همه اش هم خرج

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱ و سوره اعراف، آیه ۳۱.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.

شد، شد. اگر نشد، هر چه ماند آن وقت وجوه شرعی حساب می‌شود. این ترتیبی که من می‌گویم برای این است که زندگی‌تان با رعایت اقتصاد باشد، یک علت اینکه در زندگی‌های امروز همه از مشکلات اقتصادی می‌نالند همین اسراف و زیاده‌روی است.

خداوند صریحاً می‌گوید اسراف را دوست ندارد، از اسراف بدش می‌آید، می‌گوید: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا*؛ بخورید، بیاشامید، نه اینکه از خوراکتان کم کنید ولی اسراف نکنید، *وَلَا تُسْرِفُوا*. مسأله‌ی اسراف درست است که فردی است، به فرد فرد ما گفته‌اند ولی جامعه‌ی ما هم باید آن را رعایت بکنند. از تشریفات زیاد کم کنند، به اصطلاح اقتصاد مصرف. همه چیز را دنبال روی مصرف نکنند. ببینید که در کشورهای اقتصادی سعی می‌کنند که مصرف مردم را زیاد کنند. پیوسته چیزهای مصرفی تولید می‌کنند برای اینکه مردم به مصرف کردن عادت کنند و آنها کاروبارشان بگردد.

داستانی از زمان کریمخان زند نقل شده است. حالا خیال می‌کنند مسلمانی این است که روی پیشانی‌اش پینه داشته باشد که مثلاً اینقدر نماز می‌خواند یا به قول بعضی‌ها لباس یقه چرکین بپوشد؛ نه، اینها مسلمانی نیست. مسلمانی در درجه‌ی اول شناخت آداب و اخلاق اسلامی است. کریمخان زند خودش را

پادشاه نخواند، اعلیحضرت هم به او نگفتند. او یک دزد و در واقع عیاری بود، دارودسته‌ای داشت و بعد هم که خوب مسلط شد و سلطنت برای خودش فراهم کرد زندگی‌اش همانطور بود و به هیچ وجه اهل تجمل نبود. خیلی هم اهل عفو و رحمت بود که جزء دستورات اسلامی است.

این قسمتش را خواستم بگویم که یک وقتی در شیراز عده‌ای از تجار هلند به دیدن کریمخان آمده بودند. گفتند که ما در هلند صنعت چینی‌سازی داریم. یکی را نشان دادند گفتند: این یک بادیه است. کریمخان به بادیه نگاه کرد و گفت: خیلی قشنگ است، خیلی خوب است. بعد آن را به هوا انداخت. آن ظرف افتاد و شکست. گفت: اینکه شکست! گفتند: بله چینی است می‌شکند. صدا زد گفت: آن بادیه‌ای را که در آن آبگوشت می‌خورم بیاورید. یک بادیه‌ی مسی آوردند. نگاه کرد گفت که آن یکی قشنگ‌تر از این بود ولی این را انداخت بالا، افتاد زمین نشکست. گفت: اینکه نشکست برای ما بهتر است. به این طریق آنها را رد کرد. گفت: خیلی قشنگ است ولی به درد ما نمی‌خورد.

اگر سعی کنید از تجمل دوری کنید، خرج خودتان بر هر امری مقدّم است ولی اگر نتوانید و خرج‌های اضافی، خرج‌هایی را که اسراف تلقی می‌شود، جزء حقوق شرعی بیاورید، در آن صورت



آنها را خدا قبول ندارد و می‌گوید این مالیات را بدهید، یک دلیلش همین است که نتوانید آن خرج‌ها را بکنید.

اینها دستوراتی است که در قرآن به طرق مختلف داده شده و ما هم اگر واقعاً مسلمان باشیم سعی می‌کنیم انجام دهیم؛ چون مسلمانی فقط به نماز و روزه نیست، باید شناخت اخلاق اسلامی داشته باشیم.

چرا دین در ذهن مردم منحصر به ظواهر آن شده است؟ آیا می‌توانیم بدون در نظر گرفتن شریعت، فقط به طریقت و معناپردازیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

متأسفانه لغت دین خیلی محدود شده است؛ فرض کنید کسی که همیشه الله اکبر می‌گوید و هفته‌ای یک روز یا بیشتر روزه می‌گیرد و امثالهم، ولو مردم را اذیت کند، مردم می‌گویند: عجب آدم دینداری است یعنی دین در ذهن مردم منحصر شده به ظواهری که از دین دیده می‌شود. آیا منظور خداوند این بود که اینطور دینی برای ما فرستد؟ اگر منظورش این باشد که بیخود زحمت کشید. ما خودمان هم این کار را می‌کنیم. بدون اینکه به اصل دین معتقد باشند الله اکبر می‌گویند، نماز جمعه می‌روند، نماز شنبه می‌روند، این طرف و آن طرف می‌روند، نه! خداوند معنا را می‌خواهد؛ می‌خواهد معنا حفظ شود و این معنا به میوه‌ای می‌ماند. روی هر یک از میوه‌ها برای حفظ خود آنها پوسته‌ای می‌آید و ما آن را دور می‌اندازیم و مغز را استفاده می‌کنیم. منظور خداوند مغزی بود که خود در دین قرار داده بود. آن مغز چه بود؟ همان است که ما به آن طریقت می‌گوییم ولی برای اینکه این مغز حفظ شود (شما هم از لحاظ روانشناسی حتماً مقالاتی در این مورد

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۷ ه. ش.

خوانده‌اید) باید با تلقین به نفس خود بگوییم که ما چه وضعیتی داریم، از نظر روانی بگوییم که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی وضعیت روانی ما این است که شکر خدا را می‌کنیم. وقتی کاری را شروع می‌کنیم بگوییم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ برای اینکه یادمان بیاید که ما روحیه‌ای داریم که هر کاری که می‌کنیم با نام خداوند شروع می‌کنیم. آن پوسته هم لازم است، نه اینکه لازم نباشد، اگر آن پوسته نباشد، مغز فاسد می‌شود و فکر به جای دیگری می‌رود، شاعر می‌گوید:

ما ز قرآن مغز را بر داشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم

ولی ما چون می‌خواهیم آن را نگه داریم، هم مغزو هم پوست را داریم. مثلاً شما خرید و فروش پیاز می‌کنید، آیا خرید و فروش پوست پیاز هم می‌کنید؟ نه! پیاز را می‌خواهید، نه پوست پیاز را! و اگر بخواهید چند خروار پیاز بخرید، می‌گویید: پوست آن را بکن؟ نه! برای نگه داشتن پیاز پوست را لازم دارید. شریعت هم مثل پوست است آن را لازم دارید. همان کسی که پیاز را خلق کرده پوست پیاز را هم خلق کرده است. همان کسی که طریقت و معنا را برای ما مقرر کرده، شریعت و آداب نگه داشتن آن را هم تعیین

کرده است. پس، از پیش خود نمی‌توانیم پیاز را پوست بکنیم و بعد پوست خربزه برای آن بگذاریم؛ بنابراین برای طریقت هم همان پوستی که خود خداوند آفریده است را به کار می‌بریم. این است که شریعت و طریقت، هم از هم جداست و هم جدا نیست. جدا به این معنی که مثلاً یک کتاب فصولی دارد، مثل: تشریح اعصاب، تشریح عضلات، تشریح استخوان بندی و اسکلت؛ این فصل‌ها از هم جدا است. استاد، امروز این فصل را درس می‌دهد، بعد آن یکی را درس می‌دهد. فصل‌ها از هم جدا است ولی آیا عضلات و استخوان‌ها هم در ما از هم جدا است؟ نه! اگر اینطور باشد که از بین می‌رویم. پس می‌توان گفت هم جدا است و هم جدا نیست.

اینهایی که شریعت و طریقت را تقسیم کرده‌اند و دین را دو تکه می‌کنند، اشتباه می‌کنند. خیر! دین را دو تکه نمی‌کنیم بلکه برای اینکه دین را بهتر بفهمیم، در دو فصل بررسی می‌کنیم. اینهایی که مطلب را نمی‌فهمند، یک فصل از این کتاب را دارند، اما فصل اصلی را ندارند. از پیازی که برای غذا پوست کندیم، پوست را بر می‌دارند، می‌خواهند فقط آن را بخورند. ما آن پوست را برای

نگه داشتن دین لازم داریم اما مانند همان پیازی است که وقتی به مقصد رسید، پوستش از بین می‌رود و مغزش، جذب بدن می‌شود و به هدف خود می‌رسد.

چرا بعد از بیعت بعضی مرتد می‌شوند؟ تجدید بیعت تا چه اندازه ضرورت دارد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بنا به اعتقاد ما شیعیان فقط چهارده نفر در اسلام، معصوم هستند و بعد از آن دیگر هیچ معصومی وجود ندارد. بنابراین همه‌ی بندگان خدا در معرض خطا و اشتباه می‌باشند. منتها کسانی را که خداوند توفیقشان بدهد، بلافاصله یا به فاصله‌ی کوتاهی از آن خطا منصرف شده و توبه می‌کنند و این مسأله را قبلاً گفتم که در زمان خود پیغمبر هم بعضی از صحابه‌ای که بیعت کرده بودند مرتد شدند و اگر این نبود، حکم ارتداد اصلاً در شرع مصداق پیدا نمی‌کرد. خود ارتداد مبحث مفصلی در فقه است. بنابراین همانطور که گفتم کسی را که قابلیت ارشاد و تکامل داشته باشد او را در درویشی می‌پذیرند؛ به امید اینکه با پیروی از تعلیمات به مقامات عالی عرفانی برسد ولی اگر خود او دیگر لیاقت نداشت و ادامه‌ی انجام دستورات را رها کرد، در این صورت به درویشی ربطی ندارد. از این قبیل فراوان بوده است؛ مثل بلعم باعورا که نزدیک به مقام پیغمبری بود ولی شیطان توانست او را فریب بدهد و از اوج عظمت و اوج درجات بهشت به قعر جهنم بفرستد. بنابراین انسان همیشه در معرض خطاست و این ربطی به کسی

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۲/۶ ه. ش.

که بیعت می‌گیرد ندارد. حتی در زمان ائمه هم بعضی از نمایندگان حضرت که وجوه را جمع می‌کردند، خیانت کردند و وجوه را به اصطلاح بالا کشیدند؛ در مناطقی مثل آذربایجان یا جاهای دیگر یکی دو نفر چنین بودند.

اما در مورد بیعت و تجدید بیعت؛ اگر کتاب‌های روایی در شرح حال ائمه، مثل کتاب /ارشاد شیخ مفید یا /اصول کافی را خوانده باشید می‌بینید که بعد از رحلت هر امام، شیعیان خاص به گردش می‌افتادند تا جانشین حضرت را بشناسند و بعد از آنکه شناختند با او تجدید بیعت می‌کردند و تجدید بیعت همیشه وجود داشته است. به این معنی که در تجدید بیعت شخص اقرار می‌کند به اینکه کماکان به اطاعت از او امر مراد باقی است و شخص جانشین را به عنوان مراد قبول دارد و اعلام اطاعت او را می‌کند. هم اکنون در مسائل اجتماعی دیده‌اید که می‌گویند عده‌ای آمدند با مراجع شرعی تجدید بیعت کردند. تجدید بیعت از قدیم بوده است و بنابراین اگر کسی تجدید نکند سردرگم است ولی کافر نیست؛ مثل اینکه به دوراهی رسیده و نمی‌داند از کدام راه برود، باید تحقیق کند. تا وقتی هم که راه را انتخاب نکرده است سالک تلقی نمی‌شود، بلکه راکد است و به همین دلیل کسی که تجدید بیعت نکرده است مثل کسی است که درویش نیست و اجازه‌ی او

باطل می‌شود. اگر پیرسید، خواهید دانست که بسیاری از علما وقتی که عمل جراحی می‌کنند که در آن باید بیهوش شوند، احتیاطاً بعد از اینکه به هوش آمدند مجدداً به وکلای سابق خود وکالت تفویض می‌کنند؛ چون این نمایندگی مانند یک نمایندگی شرعی، با بیهوش شدن شخص و به طریق اولی با رحلت شخص از بین می‌رود. بنابراین با بزرگ جدید هم باید تجدید بیعت کنند و تجدید اجازه یابند.



خداوند چگونه رزق ظاهری و رزق معنوی را مرحمت می‌فرماید؟ چگونه می‌توانیم جمع بین توکل، جهاد و فعالیت و رضا را داشته باشیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در سوره‌ی طلاق می‌فرماید: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ<sup>۲</sup>، کسی که برای خدا تقوای الهی بکار ببرد، خداوند برای او در هر بن بست‌ی مخرج قرار می‌دهد؛ برایش در رو می‌گذارد، این در رو از کجاست؟ دنباله‌اش می‌گوید: خیال نکنید که این مخمصه و یا بن بست‌ی که گرفتار شده‌اید، در رو ندارد. نه! يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از آنجایی که حسابش را نمی‌کنید روزی‌تان را می‌رساند. روزی هم در قرآن همه‌ی مواردش گفته شده است یعنی آنچه خداوند برای زندگی ما (چه این روزی‌های ظاهری و چه روزی‌های معنوی) می‌دهد. همانطوری که در رزق ظاهری، غذا می‌خورید یک چیزی جذب کرده‌اید، رزق معنوی هم همینطور است. مدتی به صحبت‌هایی گوش می‌دهید، یا قبولش می‌کنید، چیزی بر شما اضافه شده و یا ردش می‌کنید، باز هم چیزی اضافه شده، آن هم روزی است. يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، این برای خود من که یک دورانی هنوز نظرم خیلی کوتاه‌تر از این بود و به نعمات

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۱۸ ه. ش.

۲. سوره طلاق، آیات ۳-۲.

ظاهری الهی چشم داشتیم، ثابت شد. دیدم از جایی که هیچ  
امیدی نداشتم، چیزی رسید؛ نفهمیدم از کجا، یا چطور شد، اما  
رسید. وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ این مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ خیلی مهم  
است، برای اینکه آن اوّل را اگر داشته باشیم، وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ را داشته  
باشیم، دیگر لازم نیست فکر کنیم از کجا، حتماً يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

دنباله اش بلافاصله می گوید: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ  
بَالِغُ أَمْرِهِ<sup>۱</sup>، کسی که بر خدا توکل کند خدا برای او کافی است.  
خداوند خودش در جاهای دیگر هم فرموده: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ<sup>۲</sup>،  
آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست؟ یعنی که هست. یا فَهُوَ حَسْبُهُ  
یعنی آن توکل برای او کافی است. خداوند به کارش می رسد؛ إِنَّ اللَّهَ  
بَالِغُ أَمْرِهِ.

فَدَجَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا<sup>۳</sup>، خداوند برای هر امری اندازه ای  
قرار داده است. خیلی جاها فرموده کسی که توکل داشته باشد و  
کارش را به خدا بسپرد، هر چه پیش بیاید برایش درست است یعنی  
خدا بالغ است، به امرش می رسد. اگر خدا به امرش می رسد، پس  
چرا می بینیم خیلی ها شاید توکل هم بکنند (با توکل زانوی اشتر  
ببند) ولی به آن چیزی که می خواهند نمی رسند؟ دنباله اش هم

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۲. سوره زمر، آیه ۳۶.

۳. سوره طلاق، آیه ۳.

خدا جواب داده: خدا برای هر چیزی اندازه قرار داده است. البته اندازه، منظور مقدمات آن چیز است. حتی می‌شود گفت اگر خداوند محرومیتی هم قرار داده برای آن هم اندازه قرار داده؛ **فَدَجَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا**. این مسأله‌ی جمع بین توکل و جهاد و فعالیت، قدری مشکل است. مبادا در توکل آنقدر افراط کنید که از خودش منحرف بشوید و مبادا در جهاد اینقدر کوشش کنید که همه‌ی چیزهای دنیا را از کوشش خودتان بدانید.

مثنوی برای این مسأله داستانی دارد: شخصی که این مطلب را شنید دعا می‌کرد: خدایا روزی من را برسان و چنین و چنان کن؛ که بعد دید گاوی سرزده به داخل خانه‌اش آمد. گفت این روزی من است، خدا رسانده و گاو را کشت. صاحب گاو آمد اقامه‌ی دعوا کرد؛ که حالا داستانش مفصل است. باید فعالیت بکنیم و روی آن منطقی که خدا به خود ما داده، راه برویم ولی هر چه واقع شد آن نتیجه، مال خداست. شخص فعالیت بکند ولی توکل بر خدا کند که به فعالیتش اثر بدهد. این مسأله‌ی توکل و همراهش رضا و بعد هم دنباله‌اش جهاد، خیلی مسأله‌ی دقیقی است. ان شاء الله موفق باشید.

لطفاً در مورد بیماری و درمان، معالجه‌ی به ضد و معالجه‌ی به مثل توضیحاتی بفرمایید.<sup>۱</sup>  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

خداوند برای جانوری به اسم انسان، تمام وسایل زندگی، حیات و دفاع او در مقابل دشمن را آفریده است. مهمترین دشمن جسم بشر، بیماری‌ها است. بیماری‌ها را چرا آفریده؟ همانطور که ما وسایل حیات ما را آفریده که می‌گوید: *وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ*<sup>۲</sup>، هر چه اقتضای حیات است به شما دادم، میکروب آنفلوانزا را هم آفریده است. همانطور که ما می‌خواهیم زنده باشیم میکروب‌ها هم می‌خواهند زنده باشند. خداوند ما را به جان هم انداخته است. البته بشر در این جنگ پیروز می‌شود؛ آن ویروس را به کلی از بین نمی‌برد، در جهان هست ولی در آن مورد خاص از بین می‌برد. در این میان دوا هم مهم است. همه می‌دانیم که هرگاه بیماری داشته باشیم باید به دکتر مراجعه کنیم؛ خداوند که دشمنی با فردی ندارد، یک خصوصیتی بسته به وضعیت شخص است. در طب قدیم (من طبیب نیستم، نه قدیمی و نه جدید که دقیقاً اظهار نظر کنم) ولی در قدیم طب جزء درس‌های معقول بود. درس‌ها در دو گروه معقول و منقول بود؛ منقول مثل: فقه و اصول، و معقول مثل: منطق و ریاضیات و... به استاد این رشته حکیم می‌گفتند،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۸/۸ ه. ش.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

این لغت برای ما مانده بود؛ قبل از این طبّ جدید، پدران ما به طبیب، حکیم می‌گفتند. برای اینکه درس حکمت که می‌خواندند، طب هم می‌خواندند. مثلاً من همین قدر که از حکمت بدم از طب هم می‌دانم. اصطلاحی داشتند، می‌گفتند: «معالجه‌ی به ضد» (یعنی درمان با ضدّش) و یا «معالجه‌ی به مثل» (یعنی درمان با مثلش). بعضی بیماری‌ها را به این طریق معالجه می‌کردند و بعضی را به آن طریق؛ کار حکیم (یعنی طبیب) این بود که تشخیص دهد کدام نوع معالجه را شروع کند؟ «معالجه‌ی به ضد» این بود که می‌گویند آنفولانزا و ویروسی دارد (حالا ویروس می‌گویند، در قدیم ویروس نمی‌گفتند) می‌گفتند: ویروس به جان ما افتاده می‌خواهد ما را بکشد، ما هم به جان او می‌افتیم تا او را بکشیم؛ آنتی‌بیوتیک و... می‌دهیم که این میکروب کشته شود. این «معالجه‌ی به ضد» است یعنی ضدّ آن را می‌دهیم. یکی هم «معالجه‌ی به مثل» است که مبتنی بر این نظریه است (که البتّه ما می‌گوییم خدا این کار را کرده و به قول خیلی‌ها خدا نکرده که خود سازمان بدن به این صورت واکنش نشان می‌دهد؛ همانطور که در جامعه سازمان‌هایی هست که بازرسی می‌کنند، بعد که خطایی باشد به قوه‌ی قهریه اطلاع می‌دهند که آنها بزنند و بیرون کنند) جوان یا بچه‌ای سرماخوردگی

پیدا می‌کند، اگر مقداری از او مراقبت کنند، بدن خود را معالجه می‌کند. پس چطور می‌شود که بیماری می‌ماند و اذیت می‌کند و ممکن است انسان را از بین ببرد؟ آن زمانی است که نیروی دفاعی بدن کم شده است یا نیروی دفاعی او تنبل شده است، کار نمی‌کند. «معالجه‌ی به مثل» این است که بدن خبر ندارد مریض است، آن بخش و سازمانی که باید از بدن دفاع کند خبر ندارد، ما به او خبر می‌دهیم. چطور خبر بدهیم؟ به جای اینکه میکروب را با آنتی‌بیوتیک بکشیم، یک میکروب کوچک‌تر و ضعیف‌تری بغل آن می‌گذاریم که دوتایی داد و بیداد کنند و بدن خبر شود و خود را درمان کند؛ این را «معالجه‌ی به مثل» می‌گویند یعنی یک ویروس آنفولانزا آمده، بدن خبر ندارد و دفاع نکرده، یک بچه میکروب از همان آنفولانزا، اضافه می‌کنیم. صدای اینها بلند می‌شود و بدن صدای او را می‌فهمد و شروع به دفاع می‌کند. بعد دیگر میکروب ضعیف را وارد نمی‌کنیم. این متدی به اسم واکسن است که از آن برای بعضی بیماری‌ها استفاده می‌کنند. الان خیلی بیماری‌ها، قابلیت واکسن دارد؛ آنفولانزاهایی که از هر جا آمده، مثلاً می‌گویند: آنفولانزای ژاپنی، مالزیایی، فیلیپینی و... برای اینها واکسن درست کردند. کار واکسن چیست؟ این است که بدن را به تحرک وادار می‌دارد. تحرک داخله‌ی بدن بیشتر می‌شود. بدن باید خود

آنتی‌بیوتیک ترشح کند، اما تنبلی کرده و ترشح نکرده است. وقتی بیماری یک خرده قوی ترشد بدن خودبه‌خود می‌ترسد که اینها خیلی قوی شده‌اند و دارند مرا از بین می‌برند، پس شروع به دفاع می‌کند. دفاع به چه اندازه است؟ به اندازه‌ی یک میکروب و نیم، برای اینکه یک نیم هم ما اضافه کردیم؛ شروع به دفاع که کرد ما نیم را برمی‌داریم. او دفاع برای یک و نیم میکروب کرده ولی حالا که شروع کرده یک میکروب جلوی اوست یعنی در واقع کسالت از بین می‌رود. همان اول که این بچه میکروب را اضافه می‌کنیم، این شخص بیمار می‌شود، این وقتی است که قبلاً مریض نباشد، سالم است و ما یک نیم میکروب اضافه می‌کنیم؛ این نیم میکروب را برمی‌داریم، قوه‌ی دفاع او کافی است.

پس در واکسن، ما بدن سالم را (چون شنیده‌اید که وقتی واکسن می‌خواهند بزنند می‌پرسند آنفولانزا یا سرماخوردگی نداشته باشید، برای اینکه قوی‌تر می‌شود) مریض می‌کنیم؛ منتها با میکروب ضعیف، با بیماری نیم میکروبی، بنابراین بیمار تب می‌کند، عرق می‌کند و خسته می‌شود ولی بیماری و تب کم است که خود بدن می‌تواند رد کند. ممکن است تب قوی یا ضعیف باشد.

حالا همه‌ی این مقدمات برای این است که من نمی‌خواهم

هیچوقت از حال خودم گزارش بدهم، مگر از آن هم یک چیزی یاد بدهم. حالا من همین حال را دارم. دیشب واکسن زدم، تب داشتم و کسل بودم. امروز ممکن بود مثلاً نیایم، دیدم نیامدنم را هر کدام از شما یک مرض حساب می‌کنید؛ یکی می‌گوید: سرما خورده، یکی می‌گوید: گرما خورده، یکی می‌گوید: پُرخوری کرده، یکی می‌گوید: عرق کرده و... هر کسی یک چیزی می‌گوید ولی حالا که خودم آمدم و گفتم، همه می‌دانید. منتها نخواستم این را مستقیم بگویم، خواستم برای آنهایی که یاد نداشتند یک چیزی یاد بدهم. سعدی می‌گوید:

رحم الله معشر الماضین<sup>۱</sup>

که به مردی قدم سپردندی

راحت جان بندگان خدای

راحت جان خود شمردندی<sup>۲</sup>

یک بار بحث شد که برای چه تحصیل علم می‌کنید؟ بعضی‌ها می‌گویند به علّت کنجکاوی؛ می‌خواهیم ببینیم در اتم چه خبر است ولی در سابق معتقد بودند که تحصیل علم باید هدفش برای خدمت به خلق باشد؛ و چون اینطور بود، این حرف‌هایی که می‌گفتند همه‌اش درست است.

۱. خدا گذشتگان را رحمت کند.

۲. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفاً، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، قطعه‌ها، ص ۱۰۶۶.



در یک سخنرانی از مرد دانشمندی، سؤالاتی کردم، گفت: خلاصه آقای دکتر تابنده، هر چه قدیمی‌ها می‌گفتند، درست بود. این پروفسور طبیب بود که این سخن را گفت؛ این جواب را به مناسبت همان سؤال من گفت. در قدیم حشره‌ای بود که غریب‌گز یا شب‌گز می‌گفتند، به آشناها کاری نداشت، غریبه را می‌گزید و آن شخص تبی پیدا می‌کرد مثل تب لازم. در جاهای قدیمی زندگی می‌کرد. حضرت صالح علیشاه به ما توصیه می‌کردند: اگر در سفر، شب در جایی، قهوه‌خانه‌ای خوابیدید (قهوه‌خانه‌های قدیمی را هیچکدام از شما ندیده‌اید) از آن بالای دیوار (پایین دیوار تمیز نیست) یک تکه بکنید و بخورید. آن وقت ما فقط محض اطاعت دستور ایشان، این کار را می‌کردیم ولی بعد فهمیدیم که این خود یک واکسن است. واکسیناسیونی بود که شب‌گزی در ما اثر نمی‌کرد.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)
	۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)
	۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)
	۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)
	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دهم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:  
شامل ۱۰ جزوه  
۱۰۰۰ تومان

مجموعه هفده:  
شامل ۱۰ جزوه  
۱۰۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:  
۱۰۰۰ تومان  
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:  
۱۰۰۰ تومان  
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
درباره‌ی بیعت و تشرّف		۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوّم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوّم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و چهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و پنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و ششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و نهم)	۱۳۹
	شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت پانزدهم)	-
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹



۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۱۵۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا	۱۵۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا	۱۵۲
۵۰ تومان	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳